

اختلاف امامان شیعه با شیعیان در مواضع سیاسی و اجتماعی از منظر گزارش‌های تاریخی و روایی

حسین حمزه^۱

احمد ناصری امین^۲

محمد زرقانی^۳

[تاریخ دریافت: ۱۴۰۱/۰۹/۳۰؛ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۲/۰۱/۲۹]

چکیده

امامان شیعه از جایگاه والایی نزد مسلمانان در دو قرن اولیة اسلام برخوردار بوده‌اند. درک درست و منطقی از نوع رابطه امامان با اصحاب خود که نقش اساسی در انتقال کلمات و سخنان امامان شیعه برای نسل‌های بعدی را عهده‌دار بودند، از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. به این تعاملات نمی‌توان فقط با نگاه مثبت دقت کرد، بلکه سؤال مهم در این‌گونه بررسی‌ها این است که آیا در انبوه مرآورده‌هایی که میان اصحاب و امامان رخ داده است، افراد یا گروهی با وجود اینکه خود را از مریدان و ارادتمندان آن حضرات قرار می‌دادند، با اقوال و افکار امامان مخالفت کردند؟ درحقیقت این نوشتار برای پاسخ‌گویی به این پرسش با روش پژوهش میان منابع روایی و تاریخی با رویکرد تحلیل علمی به سامان رسیده است. درنهایت نتیجه گرفته شده است همان‌گونه که میان اصحاب و یاران اهل بیت (ع) مریدان و جان‌نثارانی وجود داشتند که امتثال کاملی از امامان داشتند، عده‌ای نیز با آموزه‌های آن حضرات مخالفت می‌کردند و نظراتی متفاوت ارائه می‌دادند.

کلیدواژه‌ها: شیعه، مهدویت، سیاست، دین، سیره.

۱. دانش‌آموخته دکتری تاریخ اثنا عشری، دانشگاه ادیان و مذاهب، قم، ایران (نویسنده مسئول)

hadi.hamzeh65@gmail.com.

۲. دانشجوی دکتری اثنا عشری، دانشگاه ادیان و مذاهب، قم، ایران Saaghioo59@gmail.com.

۳. استادیار گروه تاریخ، دانشگاه ادیان و مذاهب، قم، ایران m.zarqani@urd.ac.ir

مقدمه

امامان شیعه در جایگاه رهبران و راهنمایان الهی نزد شیعیان از مقام ومنزلت والایی برخوردار بوده‌اند؛ این ویژگی به ضمیمه مقام عصمت موجب شد شیعیان مخلص در نوع عملکردهای سیاسی و اجتماعی تابع محض از امامان شیعه (ع) باشند؛ هرچند شیعیانی نیز در مواضع گوناگون علم مخالفت برمی داشتند. می توان گفت اغلب شیعیان به عظمت و بزرگواری امامان شیعه (ع) اذعان داشتند و امامان نیز با راهبرد مدارا و صبر با آنها رفتار می کردند. اختلاف مواضع تنها به عموم شیعیان و طبقات پایین جامعه خلاصه نمی گردید، بلکه اصحاب و یاران نزدیک امامان نیز در برخی موارد از امامان انتظاراتی داشتند که امام آن دیدگاه را به صلاح جامعه آن روز مسلمین نمی دانست؛ این گونه عملکردها از سوی امامان شیعه (ع)، بعدها نگرش های گوناگونی را در برابر مواضع و آرای آنان در مقاطع مختلف سیاسی و حتی اجتماعی ایجاد نمود که به برخی از آنها اشاره می نمایم.

۱. اولین نگاه متعلق به محققانی است که باور دارند اساساً امامان شیعه هیچگاه در برابر دستگاه خلافت سر تسلیم فرود نیاوردند و اگر نگوییم تمامی قیام های واقع شده در دوران آنها، بلکه اغلب آنها با اشاره و امر حضرات به وقوع پیوسته است و امامان در نوع نگاه سیاسی خود تشکیل حکومت را مدنظر داشتند؛ درحقیقت زندگی این بزرگواران با وجود تفاوت های ظاهری، درمجموع یک حرکت مستمر طولانی است که از سال یازدهم هجرت شروع شد و ۲۵۰ سال بعد و با آغاز غیبت صغری خاتمه پیدا می کند. در این نگاه به زندگانی امامان شیعه (ع) و تمامی مبارزات این حضرات اعم از مبارزات مسلحانه که در دوران سه امام نخستین شیعه به وقوع پیوست تا مبارزات علمی و فرهنگی که از دوران امام سجاد (ع) آغاز شد و در دوران امامان باقر و صادق (ع) به اوج خود رسید، همگی در یک راستا تحلیل می شود که انگیزه نهایی آنها تشکیل حکومت اسلامی بوده است. با توجه به اسناد

موجود در منابع تاریخی و روایی، تشکیل حکومت الهی و اسلامی که منطبق با آموزه‌های اسلام اصیل باشد، بستری برای اجرای فرامین خداوند را در جامعه فراهم می‌نماید و این دیدگاه با اهداف امامان شیعه (ع) همخوانی دارد.

۲. برخی معتقدند اساس دعوت رسول مکرم اسلام (ص) به زعامت امام علی (ع) تنها دعوت به رهبری فقهی و دینی بوده است نه رهبریت سیاسی. در این نگاه میان دو عنصر سیاست و دیانت و قلمروی هر کدام از آنها وجه تمایزهایی لحاظ شده است. در این نظریه مردم در عرض خداوند و رسول او، حق انتخاب رهبر و خلیفه را دارا هستند؛ به عبارت دیگر شارع مقدس تنها می‌تواند مردم را به بهترین و فاضل‌ترین فرد جامعه راهنمایی نماید. این دیدگاه که متناسب با دیدگاه فقه سیاسی اهل سنت است، بامبانی فکری و چارچوب‌های ارائه شده توسط امامان شیعه کاملاً متفاوت است و راه را برای دخیل کردن اغراض نفسانی و قدرت‌طلبی‌های انسان‌های مغرض به خوبی فراهم کند؛ درحالی‌که در نگاه اهل بیت (ع) تنها افرادی حق حاکمیت بر مردم را دارند که معصوم از هرگونه خطا و اشتباه در دو مقام فکری و عملی باشند یا جانشینان مورد تأیید آنها حائز چنین مقامی خواهند بود.

۳. در مقابل برخی نیز باور دارند نگاه امامان بیشتر نگاهی باطن‌گرایی و اولویت اصلی و اساسی آنها ترویج دین و فرهنگ و بسط آموزه‌های تشیع در بستر جامعه است و هیچ الزامی وجود ندارد امام حکومت تشکیل دهد، بلکه اگر امکان تشکیل حکومت فراهم شد، برای ترویج اندیشه‌های دینی دست به تشکیل حکومت می‌زند و اگر چنین شرایطی برای امام پیش نیامد، به کار زیربنایی خود که همان بسط آرا و اندیشه‌های شیعه است می‌پردازد. این دیدگاه نیز ناقص است؛ چراکه کار فرهنگی در صورت به دست نداشتن امر حکومت تا حدود زیادی ابتر و بی‌فایده می‌نماید؛ به عبارت دیگر امور فرهنگی هنگامی می‌تواند بیش از پیش اثرگذار باشد که همه آحاد جامعه از بالاترین مقام یعنی حاکم تا پایین‌ترین فرد

جامعه در بسط این اندیشه همراه و همدل باشند. با در نظر گرفتن این نکته، حرکت‌های اصلاحی درون جامعه تا حدود زیادی تنها به گونه جریانی زودگذر تا مدتی در بستر اجتماع ظهور و بروز دارد و کم‌کم به فراموشی سپرده خواهد شد.

پژوهش حاضر قدمی آغازین به منظور بررسی این موضوع است که اساساً شیعیان و علویان که از حیث حبی یا اعتقادی به ولایت امامان شیعه (ع) معتقد بودند، تا چه میزانی در عمل گوش به فرمان آنها بودند و امور اجتماعی خود را با آموزه‌های آنها تطبیق می‌دادند؟ هرچند ممکن است تألیفاتی پیرامون این موضوع توسط برخی محققان تنظیم شده باشد، در این پژوهش به این اختلافات با دقت بیشتری در عرصه‌های اجتماعی و نزاع‌های سیاسی پرداخته شده است.

۱. برخورد امامان با نگاه‌های سیاسی متفاوت در شیعه

در مجموع عملکرد امامان شیعه با دستگاه خلافت را می‌توان در الگوهای گوناگونی تعریف نمود؛ اما به یقین امامان در پی حفظ خط‌دهی کلی آموزه‌های تشیع و حفظ جان‌های شیعیان بوده‌اند. اغلب اصحاب امامان به دلیل تبعیت و ولایت‌مداری که به ائمه (ع) داشتند، در برابر این‌گونه عملکردها موضع مخالفی نشان نمی‌دادند؛ اما افرادی ضمن مخالفت با دیدگاه امامان شیعه (ع)، قائل به عملکردی متفاوت بودند که ضمن مباحثی به آنها اشاره می‌کنیم.

۱-۱. دوران امامت امام علی (ع)

اولین نزاع میان شیعیان و امامان شیعه را می‌توان به روزهای آغازین خلافت امام علی (ع) بازگرداند. امام علی (ع) در صدد عزل معاویه از حکومت شام بود و این عمل مورد اعتراض عبدالله بن عباس قرار گرفت. در منابع تاریخی آمده است ابن عباس به امام علی

(ع) عرض کرد: تا هنگامی که امر خلافت محکم گردد، معاویه را بر شام ابقا کن (طبری، ۱۴۰۸: ج ۲، ص ۷۰۳؛ ابن‌کثیر، [بی‌تا]: ج ۵، ص ۲۲۸). این دیدگاه با مخالفت امام علی (ع) مواجه گردید و آن حضرت در مقام پاسخ به چنین نظری فرمود: حاضر نیست عدالت را لحظه‌ای فدای مصلحت اندیشی نماید (طبری، ۱۴۰۸: ج ۲، ص ۷۰۳). بعدها و در وقایع پیش از جنگ جمل در جلسه مشورتی که امام علی (ع) با یاران و اصحاب خود داشت، ابن عباس بر این نظر متمایل شد که امام علی (ع) نامه‌ای به ام سلمه بنویسد و او را همراه خود به جنگ ببرد (و در مقابل سپاه جمل مقابله به مثل نماید) که حضور او برای آن حضرت نیرو و قوت خواهد بود (مفید، ۱۴۳۰: ص ۱۷۸). این نظر ابن عباس نیز با مخالفت امام (ع) مواجه شد و آن حضرت فرمود: من بیرون آوردن او را از خانه‌اش روانمی بینم، هرچند آن دو مرد در برابر عایشه چنان رفتار کرده‌اند (مفید، ۱۴۳۰: ص ۱۷۸) و عایشه نیز آنها را همراهی کرد. سرانجام این جنگ در سال ۳۶ هـ.ق به وقوع پیوست که به شکست اصحاب جمل انجامید. بعدها و بعد از جنگ قاسطین که نزاعی میان امام علی (ع) و معاویه بن ابی سفیان به وقوع پیوست، قرعۀ کار به نام خوارج خورد؛ درحالی که آنها در جنگ صفین همراه امام علی (ع) علیه معاویه پیکار می‌کردند؛ اما هنگام بازگشت سپاه حضرت به کوفه مدعی شدند حضرت با پذیرش حکمیت در جنگ صفین (که خود خوارج بر حضرت تحمیل کرده بودند)، مرتکب گناه کبیره شده است و چون از نگاه آنان مرتکب گناه کبیره کافر به شمار می‌آید، باید توبه کند؛ بدین ترتیب خوارج تغییر مسیر دادند و به صحرای حروراء که خارج از کوفه بودند رفتند. تعداد آنها در آن روز بالغ بر دوازده هزار نفر بود (مجلسی، ۱۳۶۳: ج ۳۳، ص ۳۸۵). خوارج بین راه والی امام علی (ع) در مدائن را سربریدند و با پاره کردن شکم همسر حامله‌اش سر از تن فرزندش جدا کردند. آنها همچنین بین راه هر کسی را که در مسئله حکمیت با آنها مخالف بود می‌کشتند (مجلسی، ۱۳۶۳: ج ۳۳، ص ۲۰۶). بالاخره با امام علی (ع) وارد جنگ شدند که منجر

به شکست سنگین برای خوارج گردید؛ اما در سال چهارم هجری عبدالرحمن بن ملجم انتقام آنها را گرفت و حضرت را در حال نماز به شهادت رساند. با توجه به متون تاریخی و سیر کلی در موضع‌گیری‌های حضرات معصومین در مقابل مخالفان به خوبی می‌توان پی برد منطق امامان در برابر مخالفان، منطق استدلال، برهان و تعامل با مخاصمین بوده است؛ بنابراین روشن است انتخاب شیوه نبرد فیزیکی و نظامی با مخالفان و معاندان در دو جنگ مورد نظر، گزینه‌ای نهایی و موضعی دفاعی برای حفظ و حیات دین اسلام بوده است؛ به عبارت دیگر امام (ع) ناگزیر از نبرد فیزیکی و نظامی با آنها بوده است.

۲-۱. دوران امامت امام حسن مجتبی (ع)

با آغاز امامت حسن بن علی (ع) و دعوت امام به مبارزه با معاویه، برگ جدیدی از منازعات میان این دو گروه از مسلمانان به وقوع پیوست. در این منازعه که معاویه به انواع و اقسام خدعه‌ها و نیزنگ‌ها برای رسیدن به ردای خلافت متمسک شده بود، بالاخره کار به صلح میان حسن بن علی (ع) و معاویه انجامید. ایجاد صلح میان آنها بنا بر مصالحی بود که امام (ع) آن را برای حفظ خون مسلمانان و کیان شیعه تفسیر نمود. این رفتار سیاسی موجب شد برخی از شیعیان و یاران آن حضرت در برابر این اقدام موضع‌گیری کنند و دیدگاه‌های متفاوتی را ارائه دهند. در نقل شیخ طوسی آمده است پس از صلح، یکی از یاران امام حسن (ع) به نام سفیان بن لیلی نزد او آمد و ضمن انتقاد از صلح آن امام با معاویه، او را به نام ذلیل‌کننده مؤمنان سلام داد (کشی، ۱۳۸۲: ص ۷۳). سلیمان بن صرد خزاعی نیز با طرح تعداد سربازان امام، از پذیرش صلح اظهار تعجب کرد (مجلسی، ۱۳۶۳: ج ۲۹، ص ۴۴). همچنین یاران آن حضرت با القاب ذلیل‌کننده مؤمنان و سیاه‌کننده چهره آنان به آن حضرت سلام می‌کردند (ابن شهر آشوب، ۱۴۲۷: ص ۳) تمامی این سخنان کشف نشان از

این حقیقت است که برخی از اصحاب امامان شاید به ظاهر شیعه اعتقادی بودند، درواقع ایمان آنان به نوعی نبود که باور داشته باشند هرچه امام انجام می‌دهد، همان چیزی است که مرضی خداوند و رسول او است، بلکه با دیده شک و ابهام به آن نگاه می‌نمودند و مقام امام را تنها در جایگاه یک عالم به شریعت و فردی که در حکم جانشین امام قبلی است با صرف نظر از قدرت‌های الهی و مافوق بشری به آنها می‌نگریستند.

۱-۳. دوران امامت امام حسین (ع)

با شهادت امام حسن (ع) توسط همسرش در سال ۴۹ هجری و مرگ معاویه بن ابی سفیان در سال ۶۰ هجری و نقض پیمان صلح‌نامه توسط او و به خلافت رسیدن یزید بن معاویه، اوضاع و شرایط برای شیعیان به گونه دیگری شگل گرفت، به ویژه اینکه امام حسین (ع) که بعد از برادر سکان هدایت شیعیان را در دست داشت، از بیعت با یزید امتناع کرد. با بیعت نمودن با یزید اوضاع برای ماندن امام (ع) در مدینه مساعد نبود و آن حضرت هرچه زودتر باید از شهر مدینه خارج می‌شد؛ وگرنه توسط دسیسه‌های مروان بن حکم احتمال خطر جانی برای آن حضرت وجود داشت. با خروج امام از مدینه و توجه آن حضرت به مکه، حرکت اصلاحی امام حسین (ع) وارد فصل جدیدی از منازعات سیاسی گردید. توقف ۱۲۵ روزه آن حضرت در شهر مکه دیری نپایید که با توطئه قتل آن حضرت در مکه و ارسال نامه‌های متعدد از کوفه، حجت بر امام حسین (ع) درباره خروج از مکه فراهم گردید. حرکت آن امام از مکه تا رسیدن به منازل نزدیک کربلا بیشترین تضارب آراء از سمت یاران و دوستان آن حضرت درباره خروج امام از مکه را دارد که با مخالفت آنان مواجه گردید؛ ابن عباس (ابن عدیم، ۱۴۲۳: ص ۱۱۵)، ابوسعید خدری (ابن عدیم، ۱۴۲۳: ص ۱۰۶)، أبوواقد اللیثی (ابن عدیم، ۱۴۲۳: ص ۱۰۶)، جابر بن عبدالله انصاری (ابن عدیم، ۱۴۲۳: ص ۱۱۶) و عمرو بن عبدالرحمن مخزومی (طبری،

۱۳۸۵: ج ۷، ص ۲۹۶۳) از جمله افرادی هستند که با خروج امام از مکه مخالفت کردند. تمامی این اقوال بنا بر صحت آنها، کشف از اختلاف نظری می‌کند که یاران و دوستان حضرت در باب خروج از مکه با آن امام داشتند؛ اما پاسخ امام به تمامی اینها یک چیز بود و آن اینکه باید تکلیف خود را انجام دهد و با نامه‌های مردم کوفه این تکلیف کامل گردیده و حجت بر آن حضرت تمام شده بود.

۱-۴. دوران امامت امام صادق (ع)

در دوره دو امام بعد، یعنی امام سجاد (ع) و امام باقر (ع) اختلافی میان اصحاب و امامان میان منابع گزارش نشده است؛ اما در دوره امامت امام صادق (ع) و بعد از درگذشت اسماعیل فرزند آن حضرت، جرقه‌هایی از اختلاف بین برخی از یاران به وجود آمد؛ اصحابی که باور داشتند امامت باید در فرزند بزرگ‌تر قرار بگیرد و علاقه‌ای که امام صادق (ع) به فرزند خود اسماعیل داشت، موجب گردید زمزمه‌های زنده‌بودن اسماعیل در این دوران به گوش برسد و هرچه امام صادق (ع) تلاش کرد با این اندیشه مبارزه نماید، موفق به از بین بردن این نگرش نشد. در این دوره کار به اینجا ختم نشد، بلکه منازعه میان امام و علویان نیز در واقعه قیام محمد نفس زکیه به وقوع پیوست. برخی منابع مشاجره لفظی میان عبدالله محض و امام صادق (ع) را معلول حسادت به جایگاه اجتماعی و مردمی امام میان شیعیان دانسته‌اند (اصفهانی، ۱۳۸۵: ص ۲۱۷؛ مفید، ۱۳۸۳: ج ۲، ص ۲۶۸). درواقع در این دوره شاهد نزاع‌های علمی میان اصحاب و امام صادق (ع) هستیم که بنا بر صحت این نقل‌ها، کشف از وجود شکاف عمیق میان یاران امامان دارد از زواره نقل شده که گفت: خداوند ابا جعفر را رحمت کند، اما در مورد جعفر الصادق همانا در قلب من در برابر او شکی است (طوسی، ۱۴۲۴: ص ۲۲۸). در نقلی از امام رضا (ع) نظر زواره درباره بحث استطاعت رد شده و از آن برائت جسته است (طوسی، ۱۴۲۴: ص ۲۲۸). از

امام صادق (ع) نقل شده است آنچه زراره و ابوحنیفه ایجاد کرده‌اند، مصداق ظلم است (طوسی، ۱۴۲۴: ص ۲۲۸). در گزارش دیگری زراره در باب امام صادق (ع) گفته است: صاحب و امام شما بصیرت و شناختی به سخنان امامان ندارد (طوسی، ۱۴۲۴: ص ۲۲۸). از دیگر سو زراره با حکم امام صادق (ع) در مورد خواندن نماز مغرب قبل از مزدلفه مخالف بوده است (طوسی، ۱۴۲۴: ص ۲۲۸). همچنین درباره محمد بن مسلم نیز آمده است از مفضل بن عمر نقل شده که امام صادق (ع) او را لعن نموده است.

در مقام تحلیل نباید به تنهایی به این روایات بسنده کرد، بلکه باید روایات بی شماری که در مدح زراره و محمد بن مسلم آمده است، به این روایات ضمیمه شود. شیخ مفید در مقام دفاع از محمد بن مسلم می‌گوید: هیچ‌گونه نکوهشی به او روا نیست (مفید، ۲۵-۲۶). قزوینی خوئینی (متوفای ۱۳۰۷ هجری) در تحلیلی جالب بعد از بیان روایات مذمت این دو راوی و اصحاب امام صادق (ع) می‌گوید: «گاهی اوقات بیان جرح‌ها به روات مشهور به دلیل حسد و دشمنی است و لازمه شهرت چنین است؛ زیرا موجب حسد می‌گردد» (قزوینی، ۱۴۳۳: ص ۱۸۰-۱۸۱). آیت‌الله خویی با تشکیک در صدور این روایات از اهل بیت (ع)، آنها را بر فرض صحت، بنا بر تقیه تفسیر کرده است (خویی، ۱۴۱۳: ج ۸، ص ۲۴۰).

۱-۵. دوران امامت امام کاظم (ع)

دوران امامت امام کاظم (ع) ظاهراً با چالش قابل توجهی از جانب اصحاب مواجه نبوده است؛ اما شهادت آن حضرت و ظهور و بروز فرقه واقفیه که سران آنها از اصحاب و بزرگان اصحاب امام کاظم (ع) بودند و امامت امام رضا (ع) را پذیرفتند و باور داشتند امام کاظم (ع) هنوز زنده است و همان مهدی موعود است، کار را برای امامت امام رضا (ع) دشوار کرد.

۱-۶. دوران امامت امام رضا (ع) و ابناءالرضا (ع)

علی بن ابی حمزه بطائنی از دادن وجوهات نزد خودش به امام رضا (ع) خودداری نمود و امامت آن حضرت را رد کرد (طوسی، ۱۴۲۴: ص ۴۰۵). حسن بن ابی سعید مکاری نیز به امام رضا (ع) بی حرمتی روا داشت که با نفرین امام مواجه شد (مجلسی، ۱۳۶۳: ج ۱۸، ص ۴۹). در برهه دو امام بعدی یعنی امام جواد و امام هادی (ع) شاهد اختلافی میان امامان و اصحاب نبوده ایم و منابع به موردی اشاره نکرده اند؛ اما در دوره امامت امام حسن عسکری (ع)، آن حضرت در تشییع پیکر پاک امام هادی (ع) گریبان چاک زد که ابوعمون ابرش در نامه ای از این عمل امام انتقاد نمود و آن را مخالف سیره ائمه قبله دانست که با جواب تند امام عسکری (ع) مواجه شد و ضمن نامه ای به او گوشزد کرد: «تو نمی میری تا اینکه عقلت تغییر نماید و کافر شده باشی» (طوسی، ۱۴۲۴: ص ۵۷۲).

بنا بر صحت تمامی این نقل ها و پذیرش آنها، نکته مهمی خودنمایی می کند و آن اینکه برخی از اصحاب و یاران حضرات معصومین (ع) که از نگاه ژرفی به مقام امام برخوردار نبودند و عموماً میان شیعیان حبی به شمار می آمدند، معتقد نبودند این ذوات مقدس از علوم الهی سیراب هستند و از هرگونه خطا و سهوی مبرا می باشند. هرچند از روایات بی شماری می توان این معنا را استفاده نمود که امامان هم به منبع بی نهایت علمی متصل بودند و هم از هرگونه خطا و اشتباهی مصون هستند؛ همان گونه که در کتب کلامی این مطلب ثابت شده است و در این زمان از ضرورت مذهب به شمار می آید.

۲. نگاه امامان و اصحاب به قیام های اجتماعی

در نگاه کلی امامان شیعه به قیام های انجام شده در دوران خود معمولاً واکنش علنی نشان نمی دادند. اگر قیامی مورد تأیید آنها بود، غیرمستقیم و در خفا و گاهی با واسطه به آن قیام

کمک می‌کردند؛ قیام‌هایی هم مورد تأیید امامان نبودند و خودسرانه عمل می‌کردند. از آنجا که برخی از این قیام‌ها را اصحاب امامان شیعه انجام می‌دادند و از امتیاز خویشاوندی با آن امامان نیز برخوردار بودند، بررسی این قیام‌ها و درک صحیح از آرای امامان شیعه در این‌گونه حرکت‌های اجتماعی ضروری به نظر می‌رسد که در ادامه به این مهم پرداخته می‌شود.

۱-۲. امام صادق (ع) و قیام زید بن علی (ع)

شاید بتوان اولین قیام علویان را قیام زید بن علی (ع) در زمان امامت امام صادق (ع) دانست. در منابع رجالی امامیه از زید بن علی در جایگاه اصحاب امامان سجاد، باقر و صادق (ع) یاد شده است (طوسی، ۱۹۶۱: ص ۱۹۵)؛ این نکته بیان‌کننده آن است که زید بن علی (ع) امامت آن امامان را پذیرفته بود. در گزارشی از شیخ صدوق آمده است که امام صادق (ع) بعد از باخبر شدن از شهادت زید بن علی (ع) گریه کرد و زید را در ردیف شهدای غزه‌های رسول خدا (ص) معرفی نمود (ابن بابویه: ۱۴۲۶: ص ۱۷۵). هرچند امام خود در این قیام شرکت نکرد، غیرمستقیم از این‌گونه قیام‌ها دفاع می‌کرد. از امام صادق (ع) نقل شده است ایشان آرزو می‌کرد که میان علویان (خروج‌کننده آل محمد) خروج کند و آن حضرت مخارج خانواده‌اش را بر عهده بگیرد (مجلسی، ۱۳۶۳: ص ۴۶، ۷۶). امام صادق (ع) به شخصی به نام عبدالرحمن بن سیاه هزار اشرفی داد تا آن را میان خانواده‌های کسانی که با زید بن علی شهید شدند، پخش کند (صدوق، ۱۳۶۲: ص ۳۳۶). اهتمام به خانواده‌های شهدای قیام‌های علویان و یتیم‌های آنها، دلالت بر این دارد که این قیام‌ها مورد تأیید امام شیعیان بودند و امامان به دلیل جو خفقان و مصالحی که برای حفظ کیان امامت در جامعه مسلمین می‌دیدند سکوت اختیار می‌نمودند؛ اما این سکوت به گونه‌ای نبود که عموم مردم درباره این قیام‌ها شک کنند یا آنها را نصرت ندهند، بلکه امامان با

شیوه‌های دیگری به تأیید این قیام‌ها می‌پرداختند. نقل شده است حسین بن زید پس از شهادت پدرش به خانه امام صادق (ع) آمد و در دامان ایشان بزرگ شد (اصفهانی، ۱۳۸۷: ص ۳۳۱). از سوی دیگر زید بن علی نیز عارف به امامت امام صادق (ع) بود و بر این عقیده بوده است که پیروان جعفر بن محمد گمراه نمی‌شوند و مخالفانش راه هدایت را نمی‌یابند (صدوق، ۱۳۶۲: ص ۵۴۴).

بعضی از مورخان در مورد جایگاه زید بن علی نزد امام صادق (ع) و احترام آن امام به زید نقل کرده‌اند: من جعفر بن محمد (ع) را می‌دیدم که رکاب زید بن علی را می‌گرفت و در سواری به او کمک می‌داد (اصفهانی، ۱۳۸۷: ص ۱۲۶). همچنین پس از شهادت زید، امام صادق (ع) بعد از فرستادن رحمت الهی بر او به این نکته گوشزد نمود که زید از مؤمنان حقیقی است که اگر پیروز می‌شد، به وعده خود عمل می‌نمود (طوسی، ۱۴۲۴: ص ۵۰۷). وجود این قراین موجب شد برخی از رجالیان معاصر قیام زید را با اذن و رضایت امام جعفر صادق (ع) بدانند (خویی، ۱۴۰۳: ج ۷، ۳۵۵)؛ هرچند برخی از محققان و تاریخ‌پژوهان علت شکست زید بن علی را حمایت کردن امام صادق (ع) دانسته‌اند (لیثی، ۱۳۸۴: ص ۹۳).

۲-۲. امام صادق (ع) و قیام محمد نفس زکیه

بعد از اتمام قیام زید بن علی (ع)، زمزمه‌هایی از قیام محمد بن عبدالله بن حسن بن حسن بن علی بن ابی‌طالب معروف به نفس زکیه به گوش می‌رسید. در تحلیل نوع گفتمان عبدالله محض پدر محمد نفس زکیه و پرچم‌دار تبلیغ از او با امام صادق (ع) در این برهه نباید از عنصر دعوت به خود و داشتن ادعای امامت چشم‌پوشی کرد. ارائه این گفتمان با در نظر گرفتن موقعیت و جایگاه امام صادق (ع) میان شیعیان و وجود نداشتن اختلاف

در امر امامت آن حضرت، همگی اسباب ایجاد مشاجره لفظی میان عبدالله محض و امام صادق (ع) را فراهم آورد (اصفهانی، ۱۳۸۷: ص ۲۱۷؛ مفید، ۱۳۸۳: ج ۲، ص ۲۶۸). بنا بر گزارشی محمد بن عبدالله پس از خروج در مدینه، امام صادق (ع) را طلبید و با تهدید خواست از آن حضرت بیعت بگیرد و چون حاضر به بیعت نشد، فرمان داد امام (ع) را به زندان افکندند و اموال آن حضرت را به غارت بردند (کلینی، ۱۴۲۶: ص ۲۱۱)؛ همچنین او خود را از امام صادق (ع) عالم‌تر، سخاوتمندتر و شجاع‌تر می‌دانست (طبرسی، ۱۴۲۵: ص ۲۸۳)؛ اما امام صادق (ع) در باب شهادت محمد و ابراهیم [معروف به قتیل باخمر] فرزندان عبدالله محض موضع متفاوتی گرفت و از آنها به نیکی یاد کرد (اصفهانی، ۱۳۸۳: ص ۲۵۸). امام صادق (ع) هرگاه محمد نفس زکیه را می‌دید، چشمان‌شان پراز اشک می‌شد و می‌فرمود: فدای او شوم، مردم وی را مهدی می‌دانند و او هرچه زودتر کشته خواهد شد (اصفهانی، ۱۳۸۷: ص ۱۸۷).

مواضع همدلانه و مهربانانه مشابه، پیرامون شهادت حسین بن علی (صاحب فخ) نیز از سوی امام (ع) گزارش شده است (اصفهانی، ۱۳۸۷: ص ۱۸)؛ مخالفت امام صادق (ع) با دعوت محمد نفس زکیه معلوم بود و اینکه آن حضرت حاضر نشد با او بیعت نماید. در این میان برخی از علویان همچون عیسی بن زید بن علی بن الحسین در حمایت از محمد کار را به جایی رساندند که به محمد گفتند: هریک از خاندان ابوطالب با تو مخالفت کرد یا از بیعت با تو سر باز زد، او را به من بسپار تا گردنش را بزنم (اصفهانی، ۱۳۸۷: ص ۲۸۷). کشمکش فکری و عقیدتی تنها به اقوام و اطرافیان امام صادق (ع) ختم نگردید، بلکه عبدالله فرزند آن حضرت و معروف به افطح نیز به مخالفت با امامت امام صادق (ع) متهم بود و بعد از شهادت امام صادق (ع) ادعای امامت کرد و قائل به امامت امام کاظم (ع) نگردید (اصفهانی، ۱۳۸۷: ص ۳۰۹).

۳-۲. امام کاظم (ع) و قیام صاحب فخر

دوران امامت امام کاظم (ع) (۱۴۸ - ۱۸۳ ق) در مقایسه با دوران دیگر امامان شیعه طولانی تر بود و با چهار خلیفه عباسی یعنی منصور، مهدی، هادی و هارون هم عصر بوده است. مهدی عباسی در نوع سلوک خود با علویان از سختگیری کمتری برخوردار بود و برخلاف پدرش منصور عمل می کرد؛ اما در دوران هادی عباسی این فشارها و سختی ها به اوج خود رسید. مهم ترین حرکت و قیام علویان در دوره امامت امام کاظم (ع)، قیام حسین بن علی مشهور به صاحب فخر است. وی در دوران خلافت هادی عباسی به دلیل فشارهای زیادی که بر علویان می آورد و همچنین قطع مقرری و عطایای علویان، دست به قیام زد. یعقوبی علل و انگیزه های اصلی این قیام را انگیزه های اقتصادی ذکر می کند (یعقوبی، ۱۳۷۸: ج ۲، ص ۴۴). در منابع اخبار گوناگونی پیرامون مواضع امام کاظم (ع) درباره این قیام وجود دارد. در نقلی تصریح شده است آن حضرت (ع) با حسین صاحب فخر بیعت نکرد (اصفهانی، ۱۳۸۷: ص ۴۴)؛ هرچند اصفهانی در گزارش کاملاً متفاوت که سند آن به صاحب فخر باز می گردد، تصریح می نماید با اذن و دستور امام خارج شده است (اصفهانی، ۱۳۸۷: ص ۴۴). نقل های دیگری که از امام کاظم (ع) در دیگر منابع منعکس شده است، تأیید حضرت را از حرکت صاحب فخر پرننگ تر می نماید؛ همچون توصیه های حضرت به ایشان که فرمود: «تو شهید خواهی شد، ضربه ها را نیکو بزن و نهایت تلاش خود را بنما». موضع گیری ایشان بعد از شهادت حسین این گونه است: به خدا قسم حسین در حالی از دنیا رفت که مسلمان و نیکوکار و روزه دار و امرکننده به معروف و ناهی از منکر بود، در خاندانش همانند نداشت (اصفهانی، ۱۳۸۷: ص ۴۴). تأیید قیام صاحب فخر به امام کاظم (ع) ختم نشد، بلکه بعدها و در لسان امام جواد (ع) نیز این قیام فاجعه بارترین قیام بعد از واقعه کربلا معرفی شده است (مجلسی، ۱۳۶۳: ج ۴۸، ص ۱۶۴).

در دوران خلافت هارون الرشید، ممالک اسلامی شاهد قیام یحیی بن عبدالله محض در سرزمین دیلم بودند. محققان او را در زمره شاگردان امام صادق (ع) دانسته‌اند که از نظر دینی و مذهبی با امام صادق (ع) اختلاف نظر داشت (ابن عماد، [بی‌تا]: ج ۱، ص ۲۲). نزاع و گسستگی درون علویان کار را به آنجا رساند که برخی از علویان دست به سعایت و سخن‌پراکنی از دیگر علویان زدند یا حتی اسباب و علل شهادت امام (ع) را فراهم نمودند؛ از جمله این علویان علی بن اسماعیل بن جعفر (برادرزاده امام کاظم (ع)) است که بنا بر نقل منابع از امام کاظم (ع) نزد هارون الرشید سعایت و بدگویی نمود و چنان اوضاع و احوال آن امام (ع) را نزد خلیفه عباسی خطرناک جلوه داد تا اینکه هارون الرشید دستور قتل آن حضرت را صادر کرد (مفید، ۱۳۸۳: ج ۲، ص ۳۳۲). اما در این دوره، علی بن جعفر عریضی برادر دیگر امام کاظم (ع) الگوی مناسبی از فرمان‌برداری و شناخت امام عصر خود بوده است. روایات زیادی از او میان منابع روایی شیعه نقل شده است که دلالت بر جلالت و بزرگی او نزد امام کاظم (ع) و شیعیان دارد.

۲-۴. امام رضا (ع) و قیام‌های علویان

کارهای ناپسند برخی از نزدیکان امام رضا (ع) موجب شد ایشان گاهی در قبال رفتارهای ناشایست و ناپسند آنها موضع‌گیری کنند. هرچند آنها مستقیم با امام رضا (ع) به مخالفت نپرداختند، عملکرد آنان مورد تأیید امام (ع) نبود. زید بن موسی الکاظم (ع) معروف به زید النار در دوران مأمون دست به قیام زد و بعد از وارد شدن به شهر بصره، دستور داد خانه‌های بنی عباس را در آن شهر سوزانند؛ از این رو به «زید النار» معروف گردید (اصفهانی، ۱۳۸۷: ص ۵۰). بعد از شکست زید و اسارت او توسط سپاه مأمون، مأمون او را خدمت امام رضا (ع) فرستاد و پیغام داد جرمش را به تو بخشیدم. وقتی او را نزد حضرت بردند، حضرت

او را بسیار سرزنش و توبیخ کرد و قسم خورد تا زنده باشد، با او صحبت نکند (مجلسی، ۱۳۶۳: ج ۴۹، ص ۲۱۶). در گزارشی امام رضا (ع) نهی کرد که زید بن موسی را با زید بن علی (ع) مقایسه کنند؛ زیرا زید بن علی (ع) برای خود حقی قائل نبود، بلکه به رضا از آل محمد (ع) دعوت کرد (صدوق، ۱۳۸۴: ص ۱۷۳). در مواخذة دیگری امام رضا (ع) از اندیشه زید مبنی بر اینکه علوی است و اعمال او موجب خشم خداوند نمی شود پرده برداشته و فرمود: به خدا هیچ کس به مقامی نزد خدا نمی رسد مگر به اطاعت و بندگی؛ تو خیال می کنی با معصیت به جایی می رسی، بدگمانی کرده ای (مجلسی، ۱۳۶۳: ج ۴۹، ص ۲۱۶)؛ همچنین فرمود: علی بن الحسین می فرمود: نیکوکار ما خانواده دو برابر پاداش دارد و گناهکار ما دو برابر کیفر می بیند (مجلسی، ۱۳۶۳: ج ۴۹، ص ۲۱۶).

در حجاز اوضاع آرام نبود و سال ۲۰ هجری محمد بن جعفر مشهور به دیباج در سرزمین حجاز قیام کرد (مسعودی، [بی تا]: ج ۴، ص ۲۷). گروهی از امامیه بعد از شهادت امام صادق (ع) قائل به امامت دیباج شدند و برای ادعای خود به گفتاری از آن حضرت استناد می کردند که فرمود: از پدرم شنیدم که فرمود: زمانی که صاحب فرزندی شبیه من شدی، نام مرا بر او بگذار، همانا او شباهتی به من و رسول خدا دارد (نوبختی، ۱۳۶۱: ص ۶۴). در باب علل قیام او میان مورخان همبستگی وجود ندارد. صاحب فخری وجود اختلاف و فتنه ها و قیام شورشیان را در بغداد دلیل ترغیب او به خلافت دانسته است (ابن طقطقی، ۱۳۱۷: ص ۲۱۰)؛ اما طبری درخواست مردم مبنی بر بیعت کردن با او را دلیل قیام وی می داند (طبری، ۱۳۸۵: ج ۷، ص ۱۲۵) و اصفهانی جرقه اولیه آن را نامه مردی در مدینه می داند که در آن به فاطمه دختر رسول خدا (ص) و همه خاندان آن حضرت توهین و ناسزا گفته بود (اصفهانی، ۱۳۸۷: ص ۵۳۸). در مجموع به طور مسلم قیام محمد دیباج به هر علتی باشد، امام رضا (ع) نظر مساعدی درباره این قیام نداشت. وجود تفکر زیدی در این گونه قیام ها و

التزام نداشتن به امامت امام عصر خود و حتی وجود دعوی امامت میان آنها، از جمله علل اصلی مخالفت امامان (ع) با این گونه قیام هاست.

۳. اعتقاد برخی از شیعیان در بحث مهدویت

در جریان قیام مختار در کوفه، محمد بن حنفیه با لقب مهدی خوانده شد و مختار قیام خود را با ادعای تأیید او آغاز کرد (طبری، ۱۳۸۵: ج ۵، ص ۵۶۱). در منابع روایی و تاریخی آمده است قیامت واقع نمی گردد مگر اینکه مردی از طایفه قحطان ظهور نماید و مردم را با عصای خود هدایت کند (بخاری، ۱۴۲۲: ص ۷۱۱۷) که مسعودی آن را بر عبدالرحمن بن اشعث حمل می کند که بر علیه حجاج بن یوسف ثقفی دست به شورش زد (مسعودی، ۱۴۰۹: ص ۲۷۲). اندیشه مهدویت تنها برای قیام کنندگان بر علیه دستگاه خلافت خلاصه نمی شد، بلکه در دوران خلافت عمر بن عبدالعزیز نیز گروهی او را مهدی این امت می دانستند (سیوطی، [بی تا]: ص ۲۳۴؛ ابن سعد، ۱۹۹۰: ج ۵، ص ۲۵۷).

با انقراض خلافت بنی امیه و بر سر کار آمدن بنی العباس با شعار الرضا من آل محمد، گفتمان مهدویت در این دوره شدیدتر شد. با قتل ابومسلم خراسانی در سال ۱۳۷ ق، یاران وی بر حلول روح او در دخترش و بعدها در نسل وی معتقد و قائل شدند او نمرده و نمی میرد تا زمانی که زمین را از عدل و داد پر نماید (مسعودی، ۱۴۰۹: ج ۳، ص ۲۹۳). داستان به اینجا ختم نمی شد؛ چراکه گروهی خلفای بنی العباس همچون سفاح (گردیزی، ۱۳۶۳: ص ۱۳۴) و مهدی عباسی (اصفهانی، ۱۳۸۲: ص ۲۱۲) را مهدی نامیدند. نقل شده است منصور عباسی در پاسخ به ادعای محمد بن عبدالله [نفس زکیه] که خود را مهدی می نامید، گفته است دشمن خدا دروغ می گوید، مهدی کسی جز فرزند من نیست (اصفهانی، ۱۳۸۲: ص ۲۱۲). با آغاز ظلم و جورهای بنی العباس و

پایبند نبودن آنان به شعارهایی که در آغاز می‌دادند، برخی علویان اقدام به قیام‌هایی بر علیه دستگاه خلافت کردند؛ مردم که انتظار حکومتی عادل را می‌کشیدند با تصور اینکه این اشخاص همان افرادی از بنی‌هاشم هستند که قرار است زمین را پر از عدل و داد نمایند، با آنها بیعت کردند. در منابع گزارش‌هایی درباره این پندار مردم درباره محمد بن عبدالله بن حسن {نفس زکیه} وارد شده است (اصفهانی، ۱۳۸۲: ص ۱۸۴). میان اصحاب امامان شیعه در اغلب دوران‌ها این سؤال مطرح بوده است که آیا این امام همان مهدی موعود است یا خیر؟ بنابراین نگاه اصحاب به امامان در برخی موارد به گونه‌ای بود که انتظار قیام و ظهور و بسط حکومت عادلانه را از آنها داشتند. اولین انتظار مهدویت اصحاب را از امامان باید در دوران امامت امام باقر (ع) جستجو کرد. بنا بر گزارش نوبختی بعد از وفات امام باقر (ع)، عده‌ای از یاران امام قائل به مهدویت نفس زکیه و عده‌ای نیز معتقد به مهدویت خود آن حضرت شدند (نوبختی، ۱۳۹۱: ص ۹۴ - ۹۵)؛ حتی در گزارشی راوی به امام عرض می‌کند همانا ما بازارهایمان را به دلیل انتظار قیام و تحقق این امرها کرده‌ایم (کلینی، ۱۴۰۱: ج ۱، ص ۳۴۲) و مشابه همین نقل، درباره زراره نیز وارد شده است (کلینی، ۱۴۰۱: ج ۱، ص ۳۶۸).

در دوران زعامت امام صادق (ع)، مفهوم انتظار و مهدویت از جهت تبلیغی و انتقال آن به مردم و شیعیان به بهترین شکل رخ داده بود؛ اما شاهد هستیم شیعیان به دلیل تشدید فشارها و سختی‌های حاکمیتی، مقوله مهدویت را رهایی خود از زندان فشارهای اجتماعی می‌دیدند که حاکمیت بر آنها تحمیل می‌نماید. بنابراین این انتظارات بیشتر می‌شد و توجه به همه ابعاد کلمات معصومین (ع) نمی‌کردند؛ به همین منظور برخی بعد از شهادت امام صادق (ع) با انکار وفات ایشان و با تکیه بر برخی از روایات، وی را مهدی قائم دانستند (نوبختی، ۱۳۹۱: ص ۱۰۰؛ کلینی، ۱۴۰۱: ج ۱، ص ۳۷۰).

شاید بتوان یکی از عوامل مهم ایجاد فرقه‌های گوناگون و انشعابات عظیمی که گاهی در بدنه شیعه در صدر اسلام ایجاد شده است را همین مهدویت‌گرایی بیش از اندازه برخی از اصحاب امامان از آن حضرات دانست که هنگام فوت آن حضرات به طور گروه یا حزبی مجزا قائل به زنده بودن امام می شدند و برای مشروعیت بخشی به حرکت خود به روایاتی هم تمسک می نمودند. پس از شهادت امام موسی بن جعفر (ع) نیز این اندیشه میان برخی از سران اصحاب بیشتر خود را نمایان نمود و موجب پیدایش فرقه‌ای به نام واقفیه گردید. درباره سه امام بعدی میان منابع اشاره به چنین انتظاری از آنها وجود ندارد. اما درباره سید محمد فرزند امام هادی (ع) که در زمان حیات آن امام بدرود حیات گفت، برخی معتقد شدند از آنجا که امام هادی (ع) از جانشینی او خبر داده و از طرفی بر امام دروغ گفتن روا نیست، پس فرزند ایشان در دوران حیات پدر نمرده است، بلکه از نظرها غایب شده است (نوبختی، ۱۳۹۱: ص ۹۷).

پس از شهادت امام حسن عسکری (ع) نیز با چنین ادعایی درباره امامان مواجه هستیم و دو گروه بعد از این امام با دونگرش ظاهر شدند؛ گروهی باور داشتند از آنجا که زمین هیچ‌گاه نباید از حجت خالی باشد و خود امام حجت خداوند بر روی زمین است، او نمرده و تنها از نظرها غایب گردیده است و همان قائم است. در مقابل گروه دیگری بر این عقیده بودند که هرچند او در گذشته است، بار دیگر زنده خواهد شد و همو قائم است (نوبختی، ۱۳۹۱: ص ۹۷).

نتیجه

۱. امامان شیعه به دلیل حفظ کیان تشیع و آموزه‌های اسلام اصیل از مبارزه نظامی با دستگاه خلافت خودداری کردند؛ اما برخی از قیام‌های واقع شده در زمان این امامان معمولاً تأیید عمومی از آن حضرات را داشته‌اند.

۲. نگاه برخی از اصحاب به امامان از عمق زیادی برخوردار نبوده است و آنها امامان را در حد یک عالم دینی تنزل می‌دادند؛ درحقیقت این نوع نگاه به امام به اندازه معرفت اصحاب به امامان بازگشت دارد.

۳. برخی از یاران امامان به دلیل اینکه نتوانستند به خوبی مسئله مهدویت را درک و هضم نمایند، از هر امامی انتظار این معنا را داشتند که او همان مهدی موعود باشد که قیام به سیف کرده است و جهان را پر از عدل و داد می‌نماید که با سکوت امام و دعوت آنها به صبر مواجه می‌شدند.

کتاب‌نامه

- ابن بابویه، محمد بن علی (۱۴۲۶ ق)؛ عیون اخبار الرضا (علیه السلام)؛ ج ۱؛ قم: مؤسسه انصاریان.
- ابن سعد، محمد (۱۹۹۰ م)؛ طبقات الکبری؛ بیروت: دار الکتب العلمیه.
- ابن شهر آشوب، محمد بن علی [بی‌تا]؛ مناقب آل ابی طالب؛ قم: مصطفوی.
- ابن طباطبای، محمد علی (ابن طقطقی) (۱۳۱۷ ق)؛ الفخری فی الادب السلطانی؛ قاهره: مطبعه الموسوعات.
- ابن عدیم، عمر بن احمد (۱۴۲۳ ق)؛ ترجمه الامام الحسین (علیه السلام)؛ تصحیح: سید عبدالعزیز طباطبایی؛ قم: دلیل ما.
- ابن کثیر، اسماعیل بن عمر [بی‌تا]؛ البدایه و النهایه؛ تحقیق: جمیل عطار؛ بیروت: دار الفکر.
- ابن واضح یعقوبی، احمد بن ابی یعقوب (۱۳۷۸ ش)؛ تاریخ یعقوبی؛ ترجمه: محمد ابراهیم آیتی؛ چ هشتم، تهران: علمی و فرهنگی.
- اصفهان، ابوالفرج (۱۳۸۷ ش)؛ مقاتل الطالبین؛ ترجمه: سید هاشم رسولی محلاتی؛ چ دوم، قم: فرهنگ اسلامی.
- بخاری، محمد بن اسماعیل (۱۴۲۲ ق)؛ صحیح بخاری؛ چ اول، بیروت: دار احیاء التراث العربی.

- بسوی، یعقوب بن سفیان (۱۹۸۱ م)؛ المعرفة والتاریخ؛ تصحیح: اکرم ضیاء العمری؛ بیروت: الرسالة.
- بلاذری، احمد بن یحیی [بی تا]؛ انساب الاشراف؛ تحقیق: سهیل زکار؛ چ اول، بیروت: دار الفکر.
- تهانوی، محمد بن علی [بی تا]؛ کشاف اصطلاحات الفنون؛ بیروت: دارصادر.
- جرجانی، علی بن محمد بن علی (۱۴۰۵ ق)؛ التعریفات؛ تحقیق: ابراهیم آبیاری؛ بیروت: دارالکتاب العربی.
- حنبل، ابن عماد [بی تا]؛ شذرات الذهب؛ بیروت: کتابخانه تجاری.
- خویی، سید ابوالقاسم (۱۴۱۳ ق)؛ معجم رجال الحديث؛ چ پنجم، [بی جا]: [بی نا].
- ذهبی، شمس الدین محمد بن احمد بن عثمان (۱۴۱۷ ق)؛ سیر اعلام النبلاء؛ چ اول، بیروت: دار الکفر.
- سیوطی، جلال الدین عبدالرحمن بن ابی بکر (۱۴۲۶ ق)؛ تدریب الراوی فی شرح تقریب النوای؛ بیروت: دار الفکر.
- سیوطی، جلال الدین عبدالرحمن بن ابی بکر [بی تا]؛ تاریخ الخلفاء؛ تحقیق: محمد محی الدین عبدالحمید؛ قم: شریف رضی.
- طبرسی، فضل بن حسن (۱۴۲۵ ق)؛ اعلام الوری و اعلام الهدی؛ تصحیح: علی اکبر غفاری؛ چ اول، قم: دار الحجّه (علیه السلام).
- طبری، محمد بن جریر (۱۳۸۵ ش)؛ تاریخ الرسل والملوک؛ ترجمه: ابوالقاسم پاینده؛ چ هفتم، تهران: اساطیر.
- طبری، محمد بن جریر (۱۴۰۸ ق)؛ تاریخ الامم والملوک؛ چ دوم، بیروت: دار الکتب العلمیه.
- طوسی، محمد بن حسن (۱۴۲۴ ق)؛ اختیار معرفه الرجال؛ چ چهارم، تهران: مرکز نشر آثار علامه مصطفوی.
- عمید، حسن (۱۳۷۷ ش)؛ فرهنگ عمید؛ تهران: امیرکبیر.
- قزوینی خویینی، احمد (۱۴۳۳ ق)؛ مرآة المراد فی تحقیق مشتهات رجال الاسناد؛ تحقیق: سید مهدی رجایی؛ قم: کتابخانه ایت الله مرعشی نجفی (ره).
- کلینی، محمد بن یعقوب (۱۴۲۶ ق)؛ اصول کافی؛ چ اول، بیروت: موسسه اعلمی.
- گردیزی، عبدالحی (۱۳۶۳ ش)؛ زین الاخبار؛ تصحیح: عبدالحی حبیبی؛ تهران: دنیای کتاب.